

مقاله مجله "تایم" هنگامی که دکتر مصدق را به عنوان مرد سال 1951 جهان برگزید.

مجله آمریکایی "تایم" در شماره مورخ هفتم ژانویه سال 1952 خود که در روی جلد آن تصویری از دکتر مصدق به عنوان مرد سال 1951 چاپ شده، شرح مفصلی نیز درباره دکتر مصدق زیر عنوان "مرد سال - چالشی از شرق" منتشر کرد که ترجمه آن از نظر خوانندگان می گذرد.

لازم به توضیح است که پس از انتخاب دکتر مصدق به عنوان مرد سال 1951 مطبوعات انگلیس به شدت به مجله تایم حمله کردند و این اقدام تایم را به حمایت ضمنی آمریکایی ها از دکتر مصدق و "بزرگ نمایی" او تعبیر نمودند.

یکي بود، يکي نبود. روز و روزگاري در يك سرزمين کوهستاني بين بغداد و دريای خاويار (منظور دريای خزر است) يك اشراف زاده ايراني زندگي ميکرد. اين مرد اشرافي پس از عمري نق زدن و عيب جويي کردن از شيوه حکومت مملکتش، ناگهان وزير اعظم و فرمانرواي اين کشور پادشاهي شد. چند ماهي نگذشته بود که اعمال و کردار و رفتار و گفتار و شوخي ها و گريه ها و قهرها و آشتي هايش نقل محافل و مطبوعات سراسر جهان گرديد. ادا و اطوارهاي عجيب او، نه فقط مردم کشورش را به خود مشغول داشته بود، بلکه سرنوشت صلح و جنگ و ترقي يا سقوط بسياري از سرزمين هاي دور از کوههاي وطن او هم به آن بستگي داشت.

شيوه حکومت و مملکتداري او هم غير عادي و حيرت انگيز بود. بطور مثال هنگامی که می خواست تغييراتي در استانداران ایالات مختلف کشورش بدهد، نام هر استان را در کاغذهای نوشته و به کاسه ای می انداخت و از کسانی که نامزد استانداري بودند، می خواست یکی از آن کاغذها را بردارند و قرعه به نام هر یک از آنها اصابت ميکرد به همان استان اعزام می شدند. مانند همه زمامداران، این دولتمرد پیر، دوستان و خویشان زیادی داشت و علاوه بر آنها اشخاص متنفع بسياری، که بعضي صادق و وطن پرست و برخي چاپلوس و فرصت طلب بودند، وي را احاطه ميکردند و تقاضاهای غالباً نامربوط و نامشروعی از او داشتند. وظیفه و خلیقات او ایجاب ميکرد که به این تقاضاها پاسخ منفي بدهد. ولي او در امور شخصي آنقدر محجوب و مأخوذ به حیا بود که نمی توانست رودروي متقاضیان بایستد و مستقیماً کلمه "نه" را بر زبان بیاورد. تنها راهی که برای رد تقاضاها و پیشنهادات نامربوط متقاضیان پیدا کرده بود، این بود که نوه دو ساله اش را نزد خود فرا میخواند و تقاضا یا پیشنهاد متقاضی را در حضور خود او برای نوه اش تکرار ميکرد و از او میخواست که با یک کلمه آری یا نه بگوید که این کار را انجام بدهد یا نه. نوه دو ساله پیرمرد که قبلاً تعلیمات لازم را از پدر بزرگ گرفته بود، بدون لحظه ای تأمل جواب میداد "نه" و پیرمرد با تأسف و تأثر میگفت من نمی توانم کاری بر خلاف میل او انجام بدهم. گاهی هم که دخترک از جوابهای منفي خسته میشد، یک جواب مثبت هم میداد که این برای دولتمرد پیر مشکلات زیادی فراهم می کرد.

اما در سیاست خارجی، این دولتمرد پیر روش قاطع و انعطاف ناپذیری داشت. آنطور قاطع و پر تحرک که در محل اقامت رؤسای کشورهای در فاصله هزاران کیلومتر دورتر از سرزمین او، چراغ های اطافها تا دیر وقت شب روشن بود و دولتمردان این کشورها ساعتها با هم جروبخت ميکردند تا مگر راهی برای تأمین خواسته های او و ارضاء هوسهایش بی آنکه به خود لطمه ای وارد آورند، پیدا کنند. البته دولتمرد پیر هرگز دولتهای مخاطب خود را تهدید به جنگ نمیکرد. برنده ترین اسلحه او تهدید به انتحار سیاسی خودش بود، درست مثل پسر بچه لجوجی که به شما ميگوید "یا چیزی را که می خواهم به من بدهید و یا آن قدر نفس نمی کشم که بمیرم. آنوقت شما غصه خواهید خورد."

دولتمرد پیر با همین رویه در کار سیاست و مملکتداري توجه جهانیان را به خود جلب کرده و به معروفترین شخصیت کشورش در طول قرنها تبدیل شده است. با همین شیوه، او خطر جنگ عمومی

و بزرگی را بین کشورهای مختلف افزایش داده و ملت خود را نیز به فقر کشانده و در آستانه سقوط قرار داده است. با این همه ملتش او را دوست دارند و کارهایش را تحسین می کنند و هر بار که در میان مردم ظاهر می شود به گرمی از او استقبال می نمایند.

تهدید تازه

دولتمرد پیر در نخستین سال زمامداریش به یکی از شاخص ترین شخصیت های سیاسی جهان در صحنه سیاست بین المللی مبدل شد. شهرت جهانی او نه به خاطر این که بهترین یا بدترین یا نیرومندترین دولتمرد جهان بود حاصل شد؛ بلکه بیشتر به خاطر این بود که صعود سریع او از گمنامی به شهرت با بزرگترین جنجال های سیاسی همراه گردید. این جنجال سیاسی یک پدیده ظاهری و زود گذر نبود. بلکه این اعجوبه پیر با شیوه های غیر عادی و شگفت انگیز خود یکی از ژرفترین و پیچیده ترین مسائل زمان خود را پدید آورده است. پیرامون حرکات این اعجوبه زمان، بحرانی در سرنوشت جامعه بشری در حال شکل گرفتن است.

این مرد شگفت انگیز محمد مصدق، نخست وزیر ایران، و مرد سال 1951 است. او بود که داستان نفت را به یکی از قصه های شهرزاد تبدیل نمود و چرخهای آشوب را روغن کاری کرد. اشکهای او که خاصیت سوزاننده تیزاب را داشت آخرین پایه های کی امپراتوری بزرگ را ذوب کرد. او با صدای پر نوسان و شکوه آمیزش گستاخانه غرب را به چالش طلبید و نفرت و حسادتی را برانگیخت که تا این زمان برای غرب ناشناخته و نامفهوم بود.

مصدق ناگهان سمبل خواستها و آرزوهای میلیونها انسان در داخل و خارج ایران گردید و مظهر احساسات خشمگینانه و تعصب آلودی شد که خود آن را پدید آورده بود. احساسات میلیونی مردم این کشورها چنان دستخوش هیجان شد، که ترجیح میدادند نابود شوند و تن به ادامه رابطه با غرب ندهند. کمونیسم از وضعی که پیش آمده نهایت استفاده را برد و احساسات به غلیان آمده علیه غرب را ترغیب و تشجیع کرد، ولی باید گفت که در ایجاد این حرکت نقشی نداشت. در بحبوحه رقابت و دشمنی بین جهان غرب و کمونیست، شکاف و اختلاف تازه ای که میان غرب و شرق غیر کمونیست پدید آمده، تهدید بزرگ و تازه ای برای جهان غرب به شمار می آید.

در طول سال 1951 تهدید و خطر کمونیسم در جهان ادامه یافت، ولی چیز تازه ای بر آن افزوده نشد و حتی می توان گفت که اندکی کاهش یافت. رویدادهای سال 1951 بیشتر تحت الشعاع خطرهای تازه ای که از خاورمیانه و خاور نزدیک سر بر آورده بود قرار گرفت و در مرکز این شبکه رو به گسترش خبری، یک نفر، محمد مصدق قرار داشت.

واقعیت این است که قدرت نظامی غرب برای رویارویی با کمونیسم در سال 1951 افزایش یافت. ولی مبارزه طلبی مصدق را نمی توان با قوه قهریه پاسخ گفت. غرب با همه قدرت نظامی خود نتوانست در سال 1951 با رهبر گریان و رنجور یک کشور درمانده و بی دفاع مقابله کند. غرب هنوز نتوانسته است توان اخلاقی لازم را برای توجیه هدفها و مسئولیتهای خود در خاورمیانه به دست آورد. تا زمانی که غرب این توان اخلاقی را به دست نیاورد، نمی تواند با مصدق و میلیونها انسانی که پشت سر او ایستاده اند مقابله کند. در ایران و مصر و کشورهای دیگر منطقه وقتی از ما غربیها می پرسند "شما که هستید و اینجا چه می کنید؟" تنها پاسخ ما من کردن و معاذیر گنگ و نامفهوم بر زبان راندن است. شارل مالیک نماینده لبنان در سازمان ملل متحد در این باره گفت: میدانید مشکل اساسی غرب در خاورمیانه چیست؟ مسئله این است که غرب اعتماد بنفس خود را از دست داده و سیاست روشنی در این منطقه ندارد... تا زمانی که غرب توان اخلاقی لازم را برای اتخاذ یک سیاست روشن و مثبت و سازنده در این منطقه به دست نیاورد، آشوب ادامه خواهد یافت.

"تایم" از این قسمت به بعد به سیاست جهانی و مسائل مربوط به آمریکا و تشریح وقایع مهم سال 1951 و نامزدهای دیگر عنوان مرد سال 1951 مانند چرچیل و ترومن و آیزنهاور پرداخته و سپس مجدداً

به دلیل انتخاب دکتر مصدق به عنوان مرد سال 1951 بازگشته و زیر عنوان "جرج واشنگتن ایران" به شرح حال وی پرداخته و چنین مینویسد:

جرج واشنگتن ایران (اعطای لقب جرج واشنگتن ایران به دکتر مصدق از طرف مجله تایم در آن زمان مورد انتقاد شدید مطبوعات انگلیس قرار گرفت، زیرا جرج واشنگتن مظهر مبارزه و آزادی و استقلال آمریکا و شخصیت محبوب و مورد احترام همه آمریکایی هاست و مقایسه دکتر مصدق با وی به هیچ وجه برای انگلیس ها قابل هضم نبود.) احتمالاً در سال 1879 به دنیا آمده است "از جمله شگفتی های مصدق این است که سن واقعی خود را فاش نمیکند!"; مادر او یکی از شاهزاده خانم های قاجار بود. سلسله ای که قبل از پهلویها در ایران سلطنت میکردند. پدرش فریب به سی سال دارای سمتی معادل وزیر دارائی در حکومت سلاطین قاجار بود. محمد مصدق در سال 1906 وارد عالم سیاست شد و چون معمولاً نقش منتقد و مخالف حکومت را بازی میکرد، غالباً از دستگاه حکومت دور بود و چند بار نیز به تبعید رفت.

مصدق که تحصیلات خود را در رشته حقوق به پایان رسانده و درجه دکترا گرفت؛ بعد از پایان تحصیل در سوئیس به کشورش بازگشت و در اواخر سلطنت قاجاریه صاحب مشاغل مهمی شد. بعد از انقراض قاجاریه، در دوران سلطنت اولین پادشاه سلسله پهلوی به واسطه مخالفت با روش مستبدانه او مغضوب واقع شد و مدتی به حال تبعید به سر برد؛ تا اینکه پس از اشغال ایران از طرف نیروهای متفقین و استعفای اجباری رضاشاه به صحنه سیاست بازگشت. با وجود این تا روز هشتم مارس سال 1951 که رزم آرا نخست وزیر طرفدار غرب ایران به قتل رسید، کسی نامی از او در غرب نشنیده بود. مصدق اندکی پس از ترور رزم آرا طرح ملی شدن نفت ایران را به تصویب مجلس رساند و متعاقب آن موجی از احساسات ملی و ضد خارجی ایران را فرا گرفت، که سرانجام آن انتخاب مصدق به مقام نخست وزیری بود، زیرا گمان نمیرفت کسی جز خود او قادر به اجرای این قانون و بیرون راندن انگلیسی ها از ایران باشد.

با وجود انتقادات شدیدی که در غرب، بخصوص انگلستان از دکتر مصدق و اقدامات افراطی او به عمل آمده، واقعیت امر این است که خود انگلیسی ها هم در ایجاد زمینه انفجار احساسات ضد انگلیسی در ایران بی تقصیر نبوده اند. شرکت نفت انگلیس و ایران که به موجب قانون ملی شدن نفت ایران از ادامه بهره برداری نفت ایران محروم شده است، یک شرکت نیمه دولتی انگلیس بود که بخش اعظم سهام آن به دولت انگلستان تعلق داشت. اما سهمی که این شرکت از درآمد هنگفت خود به دولت ایران می پرداخت به مراتب کمتر از مالیاتی بود که دولت انگلیس بابت درآمد این شرکت دریافت می نمود. دولت آمریکا بارها شرایط غیر عادلانه این معامله را به انگلیسی ها گوشزد نموده و هشدار داده بود که در صورت ادامه این وضع، ایران به مرحله انفجار خواهد رسید، ولی انگلیس ها به این هشدار اعتنا نکردند و آمریکا هم از فشار بیشتر به انگلستان برای قبول شرایط یک معامله معقول با ایران خودداری نمود.

ترور رزم آرا و سرعت حوادثی که نخست به تصویب قانون ملی شدن نفت ایران و سپس زمامداری دکتر مصدق انجامید، انگلیس ها را وحشت زده و غافلگیر کرد و به دادن امتیازاتی برای انعقاد یک قرارداد عادلانه نفت با ایران رضایت دادند، ولی دیگر دیر شده بود و ایرانی ها دیگر به هیچ قیمتی حاضر نمی شدند اختیار صنایع نفت خود را به دست انگلیس ها بسپارند. اخراج کارشناسان انگلیسی نفت از ایران بزرگترین تحقیر برای انگلیس ها به شمار میآمد که آنها را تا سر حد جنون خشمگین ساخت؛ و اگر آمریکایی ها به طور جدی مداخله نمیکردند به یک اقدام نظامی از طرف دولت انگلیس منجر می شد که نتایج فاجعه باری در بر داشت و مداخله احتمالی شوروی در برابر تهاجم نظامی انگلیس، دنیا را در آستانه یک جنگ بزرگ قرار می داد.

انگلیس ها امیدوار بودند که با متوقف شدن استخراج نفت ایران و بسته شدن پالایشگاه عظیم آبادان و ممانعت از فروش نفت ایران در بازارهای جهان، مشکلات اقتصادی ایران، مصدق را به زانو درآورد و به راه حل مطلوب آنها تن در دهد. ولی مصدق به هیچ راه حلی که متضمن بازگشت انگلیسی ها، ولو با

قبول اصلي ملي شدن نفت از طرف آنها باشد تن در نمي دهد. ادامه اين وضع و مشكلات اقتصادي ايران ممكن است، زمينه را براي گسترش نفوذ حزب کمونيست توده و گرايش ايران به طرف بلوک کمونيست فراهم سازد. هر چند خود مصدق بدون تردید هيچ گونه گرايشي به روس ها و کمونيست ها ندارد.

مقاله تايم با انعکاس پيامدهاي ملي شدن نفت و بحران ايران در منطقه و جهان، بخصوص در کشورهاي خاورميانه ادامه مي يابد و تايم مخصوصاً به هيچاني که مبارزه دکتري مصدق با امپرياليسم انگليس در کشورهاي تحت سلطه انگلستان در منطقه پديد آورده، اشاره مي کند. نکته جالب توجه در اين قسمت از مقاله تايم اشاره به اوج گرفتن احساسات ضد انگليسي در مصر و احتمال تقلید مصري ها از مدل ملي شدن نفت ايران در مورد ملي کردن کانال سوئز است. (مقاله تايم هنگامي منتشر شد که ملک فاروق هنوز در مصر سلطنت مي کرد، ولي شش ماه بعد، پيش بيني تايم که منجر به ملي شدن کانال سوئز شد به حقيقت پيوست)